

ترکیب در زبان فارسی (۷)

علاءالدین طباطبائی

۲۶

ساختار ۲۶، صفت + ستاکِ حال ← صفت فاعلی مرکب

شمار واژه‌های دارای این ساختار زیاد است، چنان‌که در پیکره‌ای که نگارنده فراهم آورده است حدود صد و سی واژه با این ساختار یافت می‌شود که تقریباً همه آنها صفت فاعلی‌اند. این صفت‌های فاعلی، همانند بسیاری از صفت‌های دیگر، می‌توانند، در حکم اسم باشند و نقش‌های آن را بر عهده گیرند.

این واژه‌های مرکب را از نظر روابط میان اجزای سازنده‌شان به سه گروه می‌توان تقسیم کرد: گروه اول - شامل واژه‌هایی می‌شود که در آنها جزء اول (صفت) در حکم قید است و

نقش قید را برای واژه دوم ایفا می‌کند:

آسان‌بر: ... که آسان می‌برد

کم‌دان: ... که کم می‌داند

رک‌گو: ... که رک می‌گوید

دیگر مثال‌ها: آسان‌پسند، بلندگو، آرام‌پز، روشن‌بین، کم‌خور، دیم‌کار، خوش‌نویس، سهل‌گیر.

گروه دوم - در این گروه، جزء اول (صفت) حکم اسم را دارد و مفعولِ فعل

محسوب می‌شود:

مشکل‌گشا: ... که مشکل را می‌گشاید

عاقل‌فریب: ... که عاقل را فریب می‌دهد

غریب‌گز: ... که غریب را می‌گرد
دیگر مثال‌ها: موهوم‌پرست، مظلوم‌کش، ظاهربین، جمهوری‌خواه، ملّی‌گرا، شکسته‌بند، دوربین، آرام‌بخش.

گروه سوم - شامل صفت‌های فاعلی مرکبی است که از یک عبارت فعلی گرفته شده‌اند. جزء فعلی غالب این عبارت‌ها کردن یا ساختن است:

گرم کردن ← گرم‌کن ویران کردن ← ویران‌کن

پاک کردن ← پاک‌کن ایمن ساختن ← ایمن‌ساز

دیگر مثال‌ها: مخلوط‌کن، شیرین‌کن، خاموش‌کن، خشک‌کن، مشکل‌ساز، خنک‌ساز.

این صفت‌های فاعلی خود ممکن است در حکم یک ستاک فعل بسیط عمل کنند و با یک اسم که نقش مفعول آنها را ایفا می‌کند ترکیب شوند:

آب گرم‌کن: ... که آب را گرم می‌کند

جاژه صاف‌کن: ... که جاژه را صاف می‌کند

برف پاک‌کن: ... که برف را پاک می‌کند

دیگر مثال‌ها: سیم‌لخت‌کن، استخوان‌خرد‌کن، سیم‌جمع‌کن، پولوس‌خلاص‌کن، آشغال‌جمع‌کن، آب‌شیرین‌کن، گوش‌پاک‌کن، شیشه‌گرم‌کن، مشت‌پرکن، یتیم‌شادکن.

توضیح

— شمار اندکی از واژه‌های دارای این ساختار معنای مفعولی دارند:

خوش‌خور: ... که خوش خورده می‌شود

کم‌یاب: ... که کم یافته می‌شود

بازاری‌دوز: ... که به روش بازاری دوخته شده است

— در شمار اندکی از واژه‌های دارای این ساختار، صفت در حکم اسم است و فاعلی

جزء فعلی محسوب می‌شود:

عوام‌پسند: ... که عوام آن را می‌پسندند

ظاهر‌فریب: ... که ظاهرش می‌فریبد

— واژه شیرپاک‌کن، به رغم آنکه از نظر ساختار ظاهراً همانند گوش‌پاک‌کن است و باید

به معنی «پاک‌کننده شیر» باشد، به معنی «شیر پاک‌کننده» است. این واژه در حقیقت شیر پاک‌کن

بوده و از طریق حذف نشانه اضافه به شیرپاک‌کن مبدل شده است.

— در زبان فارسی، غالب صفت‌ها، در حکم قید، نقش قید را بر عهده می‌گیرند و،

چنان‌که دیدیم، در شمار زیادی از واژه‌های دارای این ساختار، صفت در حکم قید است.

اگر در این ساختار به جای صفت قید نیز به کار برود، صفت فاعلی مرکب ساخته می‌شود و قید معنی فعل را محدود می‌کند:
تندرو: ... که تند می‌رود
دیرفهم: ... که دیر می‌فهمد

۲۷ ساختار ۲۷، صفت + ستاک گذشته
واژه‌های دارای این ساختار را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: صفت‌های مرکب و اسم‌های مرکب.

۲۷-۱ صفت + ستاک گذشته ← صفت مرکب
در این صفت‌های مرکب، ستاک گذشته معنای صفت مفعولی را می‌رساند و صفت پیش از آن قید آن صفت محسوب می‌شود:
کوتاه‌نوشت: ... که کوتاه (مختصر) نوشته شده است
پیش‌پرداخت: ... که از پیش پرداخته شده است
نوزاد: ... که نو (تازه) زاده شده است
دیگر مثال‌ها: پیشنهاد، پیامد، پس‌ماند، پیرزاد، بهزاد، اعجمی‌زاد، مرده‌زاد، پاک‌زاد.
شمار این ترکیب‌ها چندان نیست و، چنان‌که می‌بینیم، ستاک گذشته زادن در آنها بسامد نسبتاً زیادی دارد.

۲۷-۲ صفت + ستاک گذشته ← اسم مرکب
در این ترکیب‌ها، ستاک گذشته معنای مصدری دارد و صفت پیش از آن در حکم قید است:
کمبود = کم بودن
پیشرفت = به پیش رفتن
پیش‌خرید = از پیش خریدن
دیگر مثال‌ها: صواب‌دید، بهداشت، پاک‌داشت، بهبود.

توضیح

— چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از ستاک‌های گذشته از طریق تغییر مقوله به اسم (اسمی که قطعاً اسم مصدر نیست و غالباً اسم شیء است) تبدیل شده‌اند، مانند ساخت، ریخت، سرود، نهاد، سوخت، بست. چنین واژه‌هایی در ترکیب همانند اسم عمل می‌کنند. از این رو،

واژه‌های مرکبی مانند خوش‌ساخت و بدریخت و بدنهاد را باید ترکیب صفت + اسم به شمار آوریم که در ساختار ۱۹ شرح آن را آورده‌ایم. (← طباطبائی ۳)
- برخی واژه‌های دارای این ساختار به صورت اصطلاح درآمده‌اند، مانند بسامد و رواید که به ترتیب در مقابل frequency و visa اختیار شده‌اند.
شماری از واژه‌های دارای این ساختار از عبارت فعلی گرفته شده‌اند، مانند کاربرد که از به‌کاربردن مشتق شده است.

۲۸ ساختار ۲۸، عدد + اسم

شمار واژه‌هایی که از ترکیب عدد و اسم حاصل می‌آیند بسیار است. در این ساختار، برخی عددها - یک تا ده و عددهای بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود، صد، هزار - بسامد بیشتری دارند. واژه‌های دارای این ساختار ممکن است به مقوله‌های صفت یا اسم یا قید تعلق داشته باشند.

۲۸-۱ عدد + اسم - صفت مرکب

شماری از واژه‌های دارای این ساختار صفت دارندگی هستند:

- یک چشم: دارای یک چشم (غول یک چشم)
- شش طبقه: دارای شش طبقه (ساختمان شش طبقه)
- هفت سر: دارای هفت سر (اژدهای هفت سر)
- دیگر مثال‌ها: دوپهلوی، یکتا، هفت خط، چهارشانه، دو رو.

۲۸-۲ عدد + اسم - اسم مرکب

اسم‌های مرکبی که از این ساختار حاصل می‌شوند از نظر معنی به دو گروه تعلق دارند: گروه اول - اسم‌هایی هستند که در آنها معنای دارندگی وجود دارد، مانند هزارپا (حشره دارای هزار پا). این اسم‌ها، در حقیقت، همان صفت‌های دارندگی هستند که در ۲۸-۱ آورده‌ایم؛ اما از طریق تغییر مقوله، به اسم تبدیل شده‌اند:

- هفت تیر: اسلحه دارای هفت تیر
- هشت پا: جانوری دارای هشت پا
- هجده چرخ: کامیونی دارای هجده چرخ

دیگر مثال‌ها: چهل ستون، چهارچوب، سه‌نظام، سی‌وسه‌پل، چهارراه، شصت‌تیر، شش‌لؤل.
گروه دوم اسم‌های مرکبی هستند که از نظر طرح تکیه همچون واژه مرکب‌اند. توضیح
اینکه از همنشینی عدد و معدود نوعی گروه اسمی ساخته می‌شود؛ مانند هفت نفر
در جمله زیر:

هفت نفر در این اتاق حضور دارند.

چنین عبارت‌هایی، از آنجا که گروه نحوی‌اند، هر واژه تکیه خاص خود را دارد. اما
اگر عدد و معدود را از حیث تکیه همچون یک واژه تلفظ کنیم یعنی هجای آخر را
تکیه‌دار سازیم، با عدد و معدودی که همچون یک گروه نحوی تلفظ می‌شود در معنی
تفاوت می‌کند. برای مثال، عبارت چهل دزد در جمله چهل دزد راه را بسته‌اند، اگر همچون
یک گروه نحوی تلفظ شود، بر دزدانی ناشناس دلالت دارد. اما اگر تکیه آن به هجای آخر
منتقل شود، از یک گروه چهل نفره مشخص حکایت می‌کند. به بیان دیگر، اگر عبارتی
شامل عدد و معدود را همچون یک واژه مرکب تلفظ کنیم، مصداق آن تعیین می‌یابد.
از همین رو، عدد و معدود در عبارت‌هایی مانند سیم‌غ (در مقابل سی مرغ) و هفت اورنگ
جامی و هفت خوان رستم و هفت پیکر نظامی و چهارده معصوم، که در جهان خارج تعیین یافته‌اند،
در طرح تکیه به اسم‌های مرکب شباهت دارند.

۲۸-۳ اسم + عدد ← قید مرکب

چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از صفت‌ها را می‌توان در نقش قید نیز به کار برد. اما
صفت‌هایی که از ترکیب عدد و اسم ساخته می‌شوند عموماً نمی‌توانند در مقام قید
به کار روند، مانند همه مثال‌هایی که در ۱-۲۸ آوردیم، به جز دوپهلو. اما به نظر می‌رسد که
شماری از واژه‌های دارای این ساختار در اصل قیدند، هرچند ممکن است به عنوان
صفت نیز به کار روند؛ مثال:

یک‌نفس: تمام راه را یک‌نفس دویدم.

چهارزانو: همه بچه‌ها روی زمین چهارزانو نشسته بودند.

یک‌بند: یک‌بند مزخرف می‌گفت.

دیگر مثال‌ها: یک‌هوا، چهار دست و پا، یک دم.

شمار این واژه‌ها زیاد نیست.

توضیح

— واژه دوسالانه از ترکیب عدد و صفت ساخته شده است و چون عدد با صفت ترکیب نمی شود این واژه نادرست می نماید (واژه یکراست که دارای ساختار عدد+صفت است معنای اصطلاحی دارد و الگویی زایا نیست).

— صفت مرکب دوشاغل در عبارت خانواده دوشاغل (← فرهنگ واژه های مصوب فرهنگستان، دفتر پنجم) نیز از ترکیب عدد و صفت ساخته شده است؛ اما از آنجا که شاغل در نقش اسم نیز به کار می رود، ساخت آن به اندازه دوسالانه ناموجه نمی نماید؛ زیرا سالانه کاربرد اسمی ندارد. — درباره ترکیب هایی که با نیم و تک و چند ساخته می شوند در مقاله دیگری بحث خواهیم کرد.

— شماری از صفت هایی که دارای ساختار عدد + اسم اند، مانند غالب صفت ها، با افزوده شدن پسوند -ی، به اسم حالت مبدل می شوند:

یکدنده ← یکدندگی

یکتا ← یکتایی

دورو ← دورویی

اما شماری واژه مرکب نیز وجود دارد که، به رغم آنکه از نظر ساختمان مانند اسم های بالا هستند یعنی از عدد + اسم + ی تشکیل شده اند، اسم حالت نیستند بلکه اسم یا صفت دارندگی به شمار می آیند: یک فوریتی، یک وجبی، دوجمله ای، شش ضلعی، چهارجوابی. از آنجا که با حذف پسوند -ی از این واژه ها به واژه ای بالفعل نمی رسیم می توان گفت که این ترکیب ها پایگانی نیستند و یکجا ساخته شده اند. همین طور است وضعیّت واژه هایی مانند یک جانه و دواتشه و یک ساله. چنین واژه هایی را در ساختار ۳۳ بررسی خواهیم کرد.

— شماری از واژه های دارای این ساختار معنایی اصطلاحی یافته اند، مانند یکسر، دوباره، یکجا.

۲۹ ساختار ۲۹، ستاک حال + اسم ← اسم مرکب

شمار واژه های دارای این ساختار بسیار اندک است و غالب آنها به مقوله اسم تعلق دارند. ستاک حال در این ساختار از نظر معنی یا اسم عمل است یا صفت فاعلی:

اسم عمل: شناسنامه (نامه شناسایی)^۱
آموزخانه (خانه آموزش)
صفت فاعلی: تپ‌اختر (اختر تپنده)
خیزاب

توضیح

در واژه گریزپا، که صفت مرکب محسوب می‌شود، گریز، از نظر معنی، صفت فاعلی است.

۳۰ ساختار ۳۰، اسم + حرف اضافه + اسم ← صفت مرکب

این ساختار، که صفت‌های مرکبی مانند قلم به دست و سر به هوا و آرزو به دل را شامل می‌شود، بسیار زیاست. معنای صفت‌های دارای این ساختار را، همانند دیگر صفت‌های مرکب یامشتق، می‌توان با یک جمله موصولی بیان کرد، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم:

بچه به بغل: ... که بچه به بغل دارد

عاقبت به خیر: ... که عاقبتش خیر است

تفنگ به دوش: ... که تفنگ بر دوش دارد

دیگر مثال‌ها: چاقو به دست، قلم به مزد، جان برکف، سر به نیست، چشم به راه، چشم به در، سر به راه.

پرسشی که در مورد این ساختار ممکن است پیش آید این است که چرا آن را واژه مرکب و نه گروه نحوی به شمار می‌آوریم. در اثبات این معنی که چنین واژه‌هایی صفت مرکب‌اند چهار دلیل - آوایی، صرفی، نحوی، صرفی - نحوی - می‌توان اقامه کرد.

دلیل آوایی: در گروه‌های نحوی، هر واژه تکیه خاص خود را دارد؛ اما واژه‌های مرکب تنها یک تکیه می‌گیرند. همه صفت‌های دارای این ساختار، همچون دیگر صفت‌های بسیط یا مشتق یا مرکب هم‌جای آخرشان تکیه دار است مگر آنکه منادا واقع شوند.

دلیل صرفی: به آخر آن دسته از این صفت‌ها که از نظر معنایی درجه‌پذیر محسوب می‌شوند می‌توان پسوندهای - تر و - ترین را افزود:

این بچه سر به هوایترین بچه‌ای است که من دیده‌ام.

(۱) ستاک حال شناس، در گذشته، معنی مصدری نیز داشته است، چنان‌که در این مثال می‌بینیم: شناس او به معاملت بود نه به قول و تجربت. (فرهنگ بزرگ سخن)

دلیل نحوی: قیدهای ناظر بر شدت کَل آنها را تشدید می‌کنند:

او حالا کاملاً سربه‌راه شده است.

بدیهی است که در مورد صفت‌های درجه‌ناپذیر این دو دلیل صرفی و نحوی معتبر نیست و فقط دلیل آوایی معتبر است.

دلیل صرفی - نحوی: همه گروه‌های نحوی دارای هسته‌اند یعنی یک واژه در آنها وجود دارد که مقوله کَل گروه را تعیین می‌کند (HAEGEMAN 1992, p. 95). به بیان دیگر، گروه نحوی فاقد هسته وجود ندارد. اگر سازه‌های دارای ساختار اسم + حرف اضافه + اسم را گروه نحوی به شمار آوریم، این پرسش پیش می‌آید که «هسته آنها کدام است؟». چنان‌که می‌بینیم، هیچ‌یک از واژه‌های سازنده این ساختار صفت نیست. اما اگر چنین سازه‌هایی را نوعی واژه مرکب به شمار آوریم، بی‌هسته بودن آنها موجه است؛ زیرا بسیاری از صفت‌های مرکب بدون هسته‌اند یعنی مقوله دستوری‌شان را از اجزای سازنده‌شان نمی‌گیرند: شیردل، انسان‌مدار، آسمان‌جُل (← طباطبائی ۱، ص ۱۰۲-۱۰۸). بنابراین، همه واژه‌های دارای این ساختار، اگر صفت باشند، بر حسب دو معیار آوایی و صرفی - نحوی، واژه مرکب محسوب می‌شوند.

ممکن است در اینجا این پرسش مطرح شود که «آیا معیار آوایی به تنهایی کافی نیست که این سازه‌ها را واژه مرکب و نه گروه نحوی به شمار آوریم؟». به گمان من، پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا، در بسیاری موارد، می‌توان گروه‌های نحوی را نیز همانند اسم‌ها و صفت‌ها با هجای پایانی تکیه‌دار ادا کرد، چنان‌که در عبارت گلدان نزدیک به میز می‌توان تکیه اصلی را بر هجای پایانی قرار داد. بنابراین، اگر فقط معیار آوایی را مبنای کار قرار دهیم، بسیاری از عبارت‌هایی را که قطعاً گروه نحوی‌اند باید واژه مرکب به شمار آوریم.

با توجه به آنچه در بالا آوردیم، می‌توان نتیجه گرفت که تمامی سازه‌های دارای ساختار اسم + حرف اضافه + اسم که معنای صفتی دارند واژه مرکب‌اند. شمار چنین صفت‌های مرکبی بسیار زیاد است. اما سازه‌هایی که معنای صفتی ندارند، مانند اعتماد به نفس و آسیا به نوبت، حتی اگر از نظر تکیه همانند واژه‌های مرکب ادا شوند، بهتر است گروه نحوی (شامل اسم و گروه حرف اضافه‌ای) به شمار آیند.

توضیح

– در اکثر قریب به اتفاق این صفت‌های مرکب، حرف اضافه به به کار می‌رود.
– سازه‌هایی که دارای ساختار صفت + حرف اضافه + اسم‌اند (مانند آماده به خدمت و زنده به‌گور)، در واقع، نوعی گروه نحوی‌اند با ساختار صفت + متمم. به بیان دیگر، چنین سازه‌هایی را باید با گروه‌های صفتی مانند خسته از کار و بیزار از دشمن قیاس کرد.
– صفت مرکب سردرگم دارای ساختار نادر اسم + حرف اضافه + صفت است که زبانی ندارد.
– زبان درقفا، که نام گیاهی است از خانواده آلاله، در اصل صفت است (... که زبان آن درقفاست) اما کاربرد اسمی یافته است.

وندهای ترکیب‌ساز

به هر واژه مرکب، به این اعتبار که واژه است، می‌توان بر حسب قواعد اشتقاق این یا آن وند را افزود:

میهن پرست + ی ← میهن پرستی

خودباور + انه ← خودباورانه

نا + جوانمرد ← ناجوانمرد

اما شمار نسبتاً زیادی واژه نیز وجود دارد که اگر پیشوند یا پسوند آنها را حذف کنیم به صورتی می‌رسیم که به حیث واژه در زبان موجود نیست. برای مثال، اگر از واژه‌های همه‌پرسی و عقب‌نشینی پسوند -ی را حذف کنیم آنچه می‌ماند همه‌پرس و عقب‌نشین است که هیچ‌کدام در واژگان زبان فارسی موجود نیست. در حقیقت، «این ترکیبات یک مرحله‌ای هستند یعنی سه جزء آنها در یک مرحله با هم ترکیب شده‌اند» (صادقی، ص ۹). به بیان دیگر، وند در این ترکیب‌ها باعث شده است که امکان ساخته شدن واژه مرکب حاصل آید.
این واژه‌های مرکب را بر حسب ساختمان به انواعی که در زیر می‌آوریم می‌توان تقسیم کرد.

۳۱ ساختار ۳۱، اسم + اسم + -ی

غالب واژه‌های دارای این ساختار به مقوله اسم تعلق دارند، اما در میان آنها شماری صفت نیز دیده می‌شود.

۳۱-۱ اسم + اسم + ی ← اسم مرکب

اسم‌های مرکب دارای این ساختار را به سه گروه زیر می‌توان تقسیم کرد:
الف) اسم‌های مرکب بدون مرکز: در این اسم‌ها، کل اسم مرکب در شمول معنائی هیچ‌یک از دو اسم سازنده‌اش قرار نمی‌گیرد. برای مثال، زیردریائی نه نوعی زیر است نه نوعی دریا، بلکه نوعی کشتی است که در زیر دریا حرکت می‌کند.

دیگر مثال‌ها: پادری، رومیزی، روتختی، زیردستی.

توضیح

باید توجه داشته باشیم که، اگر از واژه‌ای مانند زیردریائی پسوند -ی را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند زیردریا است نه زیر دریا. زیردریا صورتی است که در واژگان فارسی موجود نیست اما زیر دریا گروهی نحوی است شامل اسم + کسره اضافه + اسم که بر اساس قواعد نحوی (نه صرفی) ساخته شده است.

ب) اسم‌های مرکب هسته‌آغاز: در این اسم‌ها، کل اسم مرکب در شمول معنائی اسمی قرار دارد که در آغاز آمده است. برای مثال، چوب‌دستی نوعی چوب و سوزن‌قفل نوعی سوزن است. دیگر مثال‌ها: جابابونی، جاکتایی، جامسواکی، جایخی، جاسیگاری، چوب‌رختی.

ج) اسم‌های مرکب با معنای مصدری: در این اسم‌ها، واژه دوم اسم عمل است و واژه اول متمم آن است:

شب‌اداری: ادرار کردن در شب

سرمدرمانی: درمان کردن با سرما

گفتاردرمانی: درمان کردن گفتار

توضیح

واژه پدرخدایی (خدا بودن پدر) به قیاس واژه‌هایی مانند پدرسالاری و غوغاسالاری ساخته شده است. پسواژه - سالار در مقاله دیگری بررسی خواهد شد. پسوند -ه نیز در شمار بسیار اندکی از اسم‌های مرکب پسونددار به کار رفته است، مانند خاله‌سوسکه.

پسوند -ک در واژه‌هایی مانند سوت‌سوتک و بادبادک نیز ترکیب‌ساز به شمار می‌آید؛ اما به دلیل اندک بودن شمار واژه‌های هم‌ساختار با آنها، به حیث ساختار مستقل مورد بحث قرار نگرفته‌اند.

۳۱-۲ اسم + اسم + ی - صفت

صفت‌های دارای این ساختار بر نوعی شباهت دلالت دارند. چنان‌که می‌دانیم یکی از نقش‌های پسوند - ی این است که به اسم افزوده می‌شود و صفتی می‌سازد که ناظر بر نوعی شباهت است، مانند مهتابی (چراغ مهتابی)، زنبوری (چراغ زنبوری)، قلمی (باتری قلمی). پسوند - ی در صفت‌های مرکبِ دارای ساختار اسم + اسم + ی نیز همین نقش را ایفا می‌کند، به این معنی که به دو اسم که میان آنها رابطهٔ مضاف و مضاف‌الیه برقرار است افزوده می‌شود و، پس از حذف نشانهٔ اضافه و تغییر تکیه، صفت مرکبی می‌سازد که بر شباهت چیزی به مجموع آن دو اسم دلالت دارد:

پوست‌ماری: شبیه پوستِ مار

دم‌اسبی: شبیه دمِ اسب

پاچه‌بزی: شبیه پاچهٔ بز

دیگر مثال‌ها: چشم‌بلیلی، بندانگشتی، لانه‌زنبوری.

توضیح

پسوندهای - کی و - و و - ک در صفت‌های هول‌هولکی و الله‌بختکی و جیغ‌جیغو و خاله‌زنک ترکیب‌ساز به شمار می‌آیند؛ اما به دلیل اندک بودن شمار واژه‌های هم‌ساختار با آنها، در مقام ساختارهایی مستقل مورد بحث قرار نگرفته‌اند.

۳۲ ساختار ۳۲، اسم + ستاک حال + پسوند

پسوندهایی که در این ساختار به کار می‌روند به شرح زیرند: - ی و - ه و - ک. واژه‌های دارای این ساختار عمدتاً به مقولهٔ اسم تعلق دارند و می‌توان آنها را به انواع زیر تقسیم کرد:

اسم عمل: گاو‌میری، خودکشی، عقب‌نشینی، همه‌پرسی، پاک‌سازی، خودزنی، اتوشویی، دل‌پیچه، پاشوره.

اسم شیء: بادکنک، بادخورک، کارتنک، کفش‌دوزک، گول‌زنک، آب‌زدک، آتش‌گیرانه، دم‌جنبانک، سس‌خوری، آبخوری، موخوره، آتش‌زنه، خاکروبه، شب‌چره.

چنان‌که می‌بینیم، با پسوند - ک فقط اسم شیء، با پسوند - ی غالباً اسم عمل و

در مواردی اسم شیء، و با پسوند -ه هم اسم عمل و هم اسم شیء ساخته می شود.

توضیح

در برخی از این ترکیب‌ها، اگر پسوند را حذف کنیم به واژه‌ای موجود می‌رسیم ولی معنای آن با معنایی که با پسوند دارد بی‌ارتباط است. برای مثال، اگر از آبخوری، که اسم ابزار است، پسوند -ی را حذف کنیم، به واژه آبخور می‌رسیم که در حوزه‌های گوناگون معنای متفاوتی دارد؛ مثلاً، در کشاورزی، به معنای «میزان قابلیت زمین برای جذب آب» است (فهرنگ بزرگ سخن). روشن است که میان آبخوری (به حیث اسم ابزار) و آبخور از نظر معنایی رابطه مستقیم وجود ندارد.

واژه اتوشویی، که در ذیل اسم عمل آمده است، اسم مکان نیز به شمار می‌آید. واژه خشک‌شویی (با ساختار صفت + ستاک حال + -ی) نیز اسم عمل و اسم مکان است. آنچه در ذیل اسم شیء آورده‌ایم، از نظر معنایی، به زیرگروه‌های دیگری نیز قابل تقسیم‌اند، مثلاً خاکروبه محصول عمل و موخوره اسم فاعل است.

۳۳ ساختار ۳۳، عدد + اسم + پسوند

پسوندهایی که در این ساختار به کار می‌روند عبارت‌اند از -ه و -ی و واژه‌های حاصل آمده عمدتاً صفت و شمار کمتری اسم‌اند.

۳۳-۱ عدد + اسم + -ه / -ی ← صفت مرکب

این صفت‌های مرکب غالباً بر نوعی دارندگی دلالت دارند:

دو جداره = دارای دو جدار

یک فوریتی = دارای یک فوریت

هفت ساله = دارای هفت سال سن، به مدت هفت سال

دیگر مثال‌ها: یک‌جانبه، هشتادمتری (خانه هشتادمتری)، یک‌ماهه، یک‌وجبی، یک‌خوابه، دوخطاره، دوازده‌امامی.

توضیح

برخی از این صفت‌ها معنایی اصطلاحی یافته‌اند، مانند یک‌تنه، یک‌سره، دوباره، دوآتشه، دو تیغه (دو بار با تیغ تراشیده شده).

۲-۳۳ عدد + اسم + ه = ی - اسم مرکب

در اسم‌های مرکب دارای این ساختار نیز غالباً مفهوم دارندگی وجود دارد. به بیان دیگر، این اسم‌ها، در اصل، صفت‌های دارندگی بوده‌اند که از طریق تغییر مقوله به اسم مبدل شده‌اند:

دو چرخه: وسیله نقلیه دارای دو چرخ
شش ضلعی: شکل هندسی دارای شش ضلع
دو بیته: شعر دارای دو بیت
دیگر مثال‌ها: سه چرخه، سه راهی، پنج دری.

توضیح

پسوند - ان نیز در برخی از واژه‌هایی که در آنها عدد + اسم وجود دارد به کار رفته است، مانند دوگنبدان، هفت خواهران، دو برادران. به نظر نمی‌رسد پسوند - ان در این واژه‌ها پسوند تصریفی جمع باشد زیرا در فارسی معدود جمع بسته نمی‌شود. بنابراین، بهتر است - ان در چنین واژه‌هایی را پسوندی اشتقاقی به شمار آوریم که بر مکان و نسبت دلالت می‌کند: چناران، ناهارخوران، گیلان، کناران، بابکان.

۳۴ ساختار ۳۴، ب + ستاک حال + ب + همان ستاک حال - اسم مرکب

واژه‌های دارای این ساختار از نظر معنی اسم عمل‌اند و بر کثرت و زیادت دلالت می‌کنند: بخوربخور، بزبز، بکش‌بکش، بگیربگیر.

توضیح

ترکیب‌هایی که در آنها ستاک حال دوم به صورت منفی می‌آید، مانند بگیربگیر، بر کثرت دلالت نمی‌کنند.

در برخی ترکیب‌ها، دو ستاک حال متفاوت به کار می‌رود. در این صورت، ممکن است بین دو ستاک حرف ربط (و) قرار گیرد: بگو و بخند، بگیر و ببند، بخور و نمیر.

برخی ترکیب‌های دارای ساختار بالا صفت فاعلی هستند و بر کثرت نیز دلالت می‌کنند: بساز بفروش.

واژه‌های مرکب بشوربپوش و بخور و نمیر را می‌توان صفت قابلیت به شمار آورد؛ مثلاً

پیراهن بشور بپوش پیراهنی است که می توان آن را شست و تقریباً بلافاصله پوشید.

* * *

بی تردید واژه های مرکب دیگری نیز وجود دارد که در آنها وند ترکیب ساز به کار رفته است؛ اما در هیچ یک از ساختارهای بالا نمی گنجد، مانند دهن کجی، سرخلوتیان، چاق سلامتی. چنین کلماتی واژگانی^۲ شده اند و فرایند ساخته شدن آنها زایا نیست.

ترکیب های عطفی

مراد ما از ترکیب عطفی واژه مرکبی است متشکل از دو واژه که با حرف ربط «و» به هم پیوند یافته اند، مانند آب و تاب، جست و خیز، امن و امان. چنان که می دانیم، «و» عنصری است نحوی که برای «پیوند دادن دو یا چند گروه همچنین دو یا چند جمله به کار می رود» (حق شناس و دیگران، ص ۱۸۵). تفاوت میان سازه های نحوی (گروه، بند، جمله) و سازه های صرفی (واژه بسیط، مشتق، مرکب) از نظر آوایی این است که، در سازه های نحوی، هر واژه تکیه خاص خود را دارد اما، در سازه های صرفی، کل سازه فقط یک تکیه اصلی دارد. بسیاری از عبارت هایی را که با حرف ربط «و» به هم پیوند یافته اند می توانیم با یک تکیه در جمله به کار ببریم، مانند کتاب و قلم در جمله دیروز بالاخره کتاب و قلم خریدی؟

اما، چنان که در ساختار ۳۱ آوردیم، نمی توانیم صرفاً برحسب ملاک آوایی تعلق یک سازه را به صرف یا نحو مشخص کنیم. از این رو، برای صرفی دانستن چنین سازه هایی دارا بودن یکی از دو شرط زیر را برای آنها قایل می شویم: (۱) دست کم یکی از اجزای سازنده آنها از نظر معنی یا کاربرد با معنی یا کاربردشان به صورت مستقل تفاوت داشته باشد؛ (۲) دو واژه، در مجموع، معنایی را برسانند که سرجمع معانی آنها نباشد. برای مثال، جست و خیز را باید واژه مرکب به شمار آوریم زیرا اجزای سازنده آن به تنهایی با فعل همکردی کردن به کار نمی روند و فقط در ترکیب چنین کاربردی یافته اند؛ آب و جاروب، به معنی «آب پاشیدن و جاروب کردن» نیز واژه مرکب است زیرا معنای هر واژه به صورت مستقل با آنچه در این ترکیب می بینیم متفاوت است؛ جرح و تعدیل نیز واژه

2) lexicalised

مرکب است زیرا جرح به تنهایی در فارسی امروز معنای دیگر دارد؛ همچنین آب و هوا را باید واژه مرکب به شمار آوریم زیرا، در مجموع، معنایی را می‌رساند که سرجمع معانی اجزای سازنده‌اش نیست.
با توجه به آنچه در بالا آوردیم، ترکیب‌های عطفی را برحسب ساختار می‌توانیم به گروه‌های زیر تقسیم کنیم:

۳۵ ساختار ۳۵، ستاک گذشته + و + ستاک حال ← اسم مصدر
شمار واژه‌های دارای این ساختار چندان زیاد نیست؛ از آن جمله‌اند: جست و خیز، سوخت و ساز، پخت و پز، بست و بند، ریخت و پاش، جست و جو، گفت و گو، شست و شو. چنان‌که می‌بینیم، در این ساختار، ستاک‌های گذشته و حال ممکن است به یک ریشه (گفت و گو) یا دو ریشه متفاوت (سوخت و ساز) تعلق داشته باشند.

۳۶ ساختار ۳۶، ستاک گذشته + و + ستاک گذشته ← اسم مصدر
در واژه‌های مرکب دارای این ساختار، غالباً نوعی تقابل وجود دارد:
داد و ستد = دادن و ستاندن
دیگر مثال‌ها: رفت و آمد، نشست و برخاست، گفت و شنود، دید و بازدید.
شمار این ترکیب‌ها اندک است.

۳۷ ساختار ۳۷، ستاک حال + و + ستاک حال ← اسم مصدر
شمار واژه‌های دارای این ساختار نیز اندک است؛ از آن جمله‌اند: جنب و جوش، افت و خیز، گیر و دار، پرس و جو.
چنان‌که در این ساختار و دو ساختار پیش دیدیم، ترکیب‌های عطفی که با ستاک‌های افعال ساخته می‌شوند عموماً معنای مصدری دارند.

۳۸ ساختار ۳۸، اسم + و + اسم ← اسم مرکب
شمار اسم‌هایی که می‌توان آنها را با حرف ربط «و» به هم پیوند داد بیرون از شمار است

اما شمار سازه‌هایی که بر حسب معیارهایی که پیش از این آوردیم واژه مرکب محسوب می‌شوند چندان نیست؛ از آن جمله‌اند: آب و تاب (آب به معنی «درخشش»)، در و پیچ، پیچ و خم، جرح و تعدیل، بند و بساط، دل و دماغ.

توضیح

افزون بر ساختارهای عطفی که در بالا آوردیم، واژه‌های مرکب عطفی دیگری نیز وجود دارد که دارای ساختاری بسیار کم‌بسامدند و از این رو، از آوردن آنها در ساختارهایی مجزا خودداری کردیم. از آن جمله‌اند: کم و بیش، امن و امان، زاد و ولد، شاید و نشاید، کند و واکنده، شایست و نشایست.

* * *

در اینجا، بررسی واژه‌های مرکب به پایان می‌رسد. در خاتمه، یادآوری چند نکته ضروری می‌نماید.

– شماری سازه وجود دارد که دارای ساختار حرف اضافه + اسم + صفت‌اند، مانند از همه جایی خبر، از خود بیگانه، از همه جا رانده. در نحوه ساختن این سازه‌ها می‌توان گفت: شماری از صفت‌ها را می‌توان با متمم حرف اضافه‌ای به کار برد؛ مانند خسته از کار، آگاه از زمان (← طیب‌زاده، ص ۳-۳۶). متمم حرف اضافه‌ای صفت را می‌توان پیش از صفت نیز به کار برد، چنان‌که در مثال زیر:
او از کار خسته شده است.

سازه‌هایی مانند از دنیا بی‌خبر چنین وضعیتی دارند یعنی، در واقع، نوعی گروه صفتی هستند که در آنها متمم پیش از صفت قرار گرفته است. چنین سازه‌هایی را می‌توان با آوردن تکیه اصلی بر روی آخرین هجا همانند صفت مرکب تلفظ کرد؛ مثلاً از دنیا بی‌خبر در عبارت «آدم از دنیا بی‌خبر» را معمولاً همانند صفت مرکب تلفظ می‌کنیم؛ اما همین سازه را می‌توانیم به صورت گروه نحوی نیز به کار ببریم یعنی هر یک از واژه‌های از و دنیا و بی‌خبر را با تکیه خاص خودشان تلفظ کنیم: او که از دنیا بی‌خبر است چگونه می‌تواند در این باره نظر بدهد؟.

بنابراین، چنین سازه‌هایی، در اصل، نوعی گروه نحوی‌اند که می‌توان آنها را با تغییر تکیه به صورت واژه مرکب نیز به کار برد.

شمار دیگری سازه نیز وجود دارد که می‌توانیم آنها را به صورت صفت مرکب تلفظ کنیم، مانند به جان آمده، از پا افتاده، از آب گذشته، از قلم افتاده، از دست رفته، دست از جان شسته. چنین سازه‌هایی از عبارات‌های فعلی موجود در واژگان، که معمولاً معنایی اصطلاحی دارند، اشتقاق یافته‌اند؛ مثلاً به جان آمده از به جان آمدن و دست از جان شسته از دست از جان شستن گرفته شده‌اند. چنین عبارات‌های فعلی، هرچند واحدهایی واژگانی به شمار می‌آیند و باید در فرهنگ‌های لغت ثبت شوند، از آنجا که، در جمله، صورت‌های متفاوتی پیدا می‌کنند، گروهی نحوی محسوب می‌شوند؛ مثلاً دست از جان شستن را به صورت‌های متفاوتی می‌توان به کار برد، چنان‌که در جمله‌های زیر می‌بینیم:

آنها دست از جان خود شسته‌اند.

نمی‌توانیم دست از جان خود بشویم.

بی‌تردید شماری واژه مرکب وجود دارد که در هیچ‌کدام از ساختارهای سی و هشت‌گانه‌ای که در این سلسله مقالات آمده است نمی‌گنجد. چنین ترکیب‌هایی عموماً معنایی اصطلاحی یافته‌اند و فاقد الگویی زیبا هستند، مانند از ما بهتران، فی‌الغور، مفت و پانصد، منیجه خانم (به معنی «شپش»)، ریشخند. در این سلسله مقالات از بررسی ترکیب‌های اتباعی (مانند کتاب متاب) و نام‌آواها (مانند خش‌خش) صرف نظر کردیم زیرا در واژه‌سازی، به‌ویژه واژه‌سازی عالمانه، کاربرد ندارند.^۳

منابع

- حق شناس، علی محمد و دیگران، دستور زبان فارسی، انتشارات مدرسه، تهران ۱۳۸۷.
ذاکری، مصطفی، اتباع و مهملات در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۱.
صادقی، علی اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۲)»، نشر دانش، ش ۶۵ (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، ص ۶-۱۲.
طباطبائی (۱)، علاء‌الدین، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۲.
_____ (۲)، «اتباع»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۴، ص ۲۰۳-۲۰۵.

(۳) برای بررسی ترکیب‌های اتباعی ← مصطفی ذاکری (۱۳۸۱): علاء‌الدین طباطبائی (۲).

— (۳)، «ترکیب در زبان فارسی (۶)»، نامۀ فرهنگستان، دورۀ یازدهم، ش ۳، پاییز ۱۳۸۹ (مسلسل ۴۳)، ص ۱۵۱-۱۶۵.

طیب‌زاده، امید، «ظرفیت صفت در فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، جلد پنجم، اسفند ۱۳۸۸، ص ۳-۳۶.

فهنک بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران ۱۳۸۲.

فهنک واژه‌های مصوّب فرهنگستان (دفتر پنجم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷.

HAEGEMAN, L. (1992), *Introduction to Government and Binding Theory*, Blackwell, Oxford and Cambridge.

